

معاطات و اثر معاملی آن*

○ سید کاظم حائری

چکیده

در این مقاله پس از بیان اینکه معاطات عقدی عقلانی است که مبرز آن فعل است، ابتدا ادله صحت معاطات و سپس ادله بطلان آن بررسی شده و پس از نقد ادله لفظی هر دو دسته با استناد به سیره عقلانی متصل به زمان معصوم و عدم ردع آن بر صحت معاطات و اثر معاملی آن استدلال شده است. در فصل آخر نیز با استناد به ادله لزوم عقد بیع بر لزوم معاطات استدلال شده است.

کلید واژگان: معاطات، عقد، سیره عقلانی، لزوم.

* تقریر فارسی به قلم سیدمرتضی تقوی.

مقدمه‌ای اجمالی در باب معاطات

عقد بیع نیازمند ابراز اراده یا به تعبیری ابراز انشاء عقد است و جای تردید نیست که ارتکاز عقلایی میان هیچ کدام از مبرزهای این اراده یا انشاء برای حصول ملکیت لازم در بیع تفاوت نمی‌گذارد ولو اینکه مبرز، فعلی باشد که به تنهایی یا به انضمام قرینه‌ای بر مقصود دلالت کند که به آن اصطلاحاً «معاطات» می‌گویند. با این وصف، ادعا شده که اجماع فقهای متقدم بر این است که معاطات افادۀ ملکیت یا افادۀ ملکیت لازم، نمی‌کند.^۱ اقوال ایشان در این باره و کیفیت تعریف و تقریر آن در کتب تفصیلی فقه آمده است. در بارۀ این اجماع به اختصار می‌توان گفت: اگر اجماع محصل هم در این مسئله باشد مادام که از طریق حدسی منجر به علم یا - حداقل - اطمینان به رأی شرع نشود، حجیتی ندارد. اجماع مرکب نیز برای نفی رأیی دیگر ارزشی ندارد مگر اینکه به اجماع بسیط باز گردد، بدین بیان که معلوم شود صاحب هر قولی در کنار اختیار آن قول، ملتزم به جامع میان آن اقوال نیز هست از آن جهت که جامع، منتزعی از آن قول و اقوال دیگر است و اگر ابطال قول خودش ثابت شود، مستقلاً بر اعتقاد به جامع باقی خواهد ماند. اما اگر چنین نباشد، نفس اختلاف آراء عامل مساعد مهمی در عدم تحقق حدسی به قول شارع است که نزد ما مدار اجماع بر آن است.^۲ پس از بیان این مقدمه، در چند محور به اصل بحث می‌پردازیم:

محور نخست: ادله بیع بودن معاطات

اشاره کردیم که ارتکاز عقلایی میان واسطه‌های ابراز اراده یا عقد یا عهد یا انشاء در

۱. ابن زهره حلبی، غنیة النزوع، ص ۲۱۴، شهید ثانی، الروضة البهية، ج ۳، ص ۲۲۲،

نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۲۱۳.

۲. ر. ک: حسینی حائری، سید کاظم، فقه العقود، ج ۱، ص ۳۱۳.

تحقق بیع تفاوتی نمی‌گذارد. همین ارتکاز عقلایی عامل مساعدی برای قول به صحت و افاده ملکیت لازم معاطات در بیع است، اما صرف اینکه ارتکاز عقلایی، مساعد امری باشد برای صدور فتوای شرعی در آن مسئله کفایت نمی‌کند و ناگزیر باید به ادله تفصیلی برای استدلال بر مقصود روی آورد. اهم این ادله در شش وجه بیان شده است:

وجه نخست: «احلّ الله البيع و حرّم الربّیّا»^۳ خداوند بیع را حلال و ربا را حرام کرده است. بی هیچ اشکالی، معاطات نزد عرف، بیع است، بنابراین مشمول حکم این آیه خواهد بود. اگر «حلّ» را در این آیه حلیت وضعی و مقصود از بیع را سبب فرض کنیم، در این صورت اطلاق آیه مستقیماً دلالت بر صحت بیع معاطاتی خواهد داشت. اگر «حلّ» را در آیه، حلیت تکلیفی متعلق به مسبب فرض کنیم؛ یعنی آیه خوردن و تصرف در مبیع را حلال دانسته است، در این صورت آیه دلالت التزامی بر صحت بیع دارد و اطلاق آن شامل حلیت خوردن و تصرف در مبیع معاطاتی می‌شود.

وجه دوم: «... اَلَا اَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِّنْكُمْ»^۴ ... مگر آنکه تجارتی با رضایت دو طرف باشد. شکی نیست که بیع معاطاتی با رضایت طرفین، نزد عرف تجارت است، پس مشمول آیه کریمه خواهد بود.

وجه سوم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»^۵ ای کسانی که ایمان آوردید به عقدها وفا کنید. بر مبنای استظهار امام خمینی رضوان الله علیه، مقصود از عقد بر اساس تبادل عرفی، تبادل دو اضافه اعتباری است، اضافه اعتباری به منزله ریسمان و عقد، تبادل این دو اضافه است، چنانکه در آیه «وَلَا تَعَزَمُوا عَقْدَةَ النِّكَاحِ

۳. بقره، آیه ۲۷۵.

۴. نساء، آیه ۲۹.

۵. مائده، آیه ۱.

حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ»^۶ و آیه «أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ»^۷، عقد نیز به همین معنا آمده است. ایشان می فرماید: «عرف این معنا از عقد را مساعدت می کند و آنچه گفته می شود که عقد عبارت است از عهد موثق، درست نیست»^۸.

بر اساس این استظهار، در این مقام سه امر داریم:

۱. امر به وفای به عقد دلالت بر صحت عقد دارد؛ زیرا وجوب وفا به عقد باطل نه عرفاً و نه شرعاً محتمل نیست. از آنجا که معاطات عرفاً عقد است هر چند میرز آن فعل باشد، اطلاق آیه بر صحت آن دلالت دارد و خروج بیع ربوی یا قرض ربوی از این حکم، با تخصیص انجام می گیرد.

۲. امر به وفای به عقد دلالت بر لزوم عقد دارد.

۳. متعلق عقد یعنی عوضین یا همان مالی که اضافه اعتباری به آن تعلق می گیرد. ظاهراً متعلق عقد در این بحث، موضوعی مفروض عنه است؛ بنابراین خروج متعلق های غیر شرعی مانند خمر از این حکم، تخصیص به شمار نمی آید. بر این اساس، هرگاه مثلاً در شرعیت متعلق عقد یا مالیت آن شک شود، نمی توان شرعیت آن را با اطلاق این آیه اثبات کرد. و هرگاه شک در شرعیت خود عقد یعنی نفوذ آن بدون اشکال در متعلق آن باشد، می توان با اطلاق این آیه آن را تنفیذ کرد. بر همین اساس عقدهای جدید مانند بیمه را با اطلاق این آیه صحیح می دانیم.

اشکال وجه سوم: تنها اشکال این وجه، وجود روایاتی است که عقد را در این آیه، به عهد تفسیر کرده اند. یکی از این روایات از نظر سند تمام است، در این روایت علی بن ابراهیم از پدرش از نضر بن سوید از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: «بِالعقود» یعنی «بِالعهود»^۹.

۶. بقره، آیه ۲۳۵.

۷. بقره، آیه ۲۳۷.

۸. امام خمینی، کتاب بیع، ج ۱، ص ۱۰۳-۱۰۲.

۹. تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۱۶۰.

در مرسله عیاشی از ابن سنان^{۱۰} هم همین مضمون روایت شده و احتمالاً عین روایت اول باشد.

در روایت دیگری نیز علی بن ابراهیم از حسین بن محمد از معلی بن محمد از ابن ابی عمیر از امام جواد(ع) نقل کرده که درباره آیه «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود» فرمود:

ان رَسُولَ اللَّهِ (ص) عَقَدَ عَلَيْهِمْ لِعَلِيٍّ بِالْخِلاَفَةِ فِي عَشْرَةِ مِائَاتٍ ثُمَّ اَنْزَلَ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اؤْفُوا بِالْعُقُودِ» الَّتِي عَقَدْتُمْ عَلَيْهِمْ لِامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع)؛^{۱۱}
رسول خدا(ص) بر مردم برای خلافت علی(ع) در ده جا عقد بست (پیمان گرفت)، سپس خداوند آیه «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود» را نازل کرد یعنی ای کسانی که ایمان آوردید به عقودی که برای امیر المؤمنین با شما بسته شد وفا کنید.

بدون شک عقودی که پیامبر(ص) در آن ده جا برای علی(ع) با مردم بست چیزی جز پیمان گرفتن از امت برای امر امامت نبود. سند این روایت تمام نیست. در پاسخ این اشکال می توان گفت: جمع میان فهم عرفی کلمه «عقد» که عبارت از عقود اعتباری و تبادل اضافات است و این روایات، مقتضی آن است که بگوییم: مقصود این روایات بیرون بردن کلمه «عقد» از معنای عرفی نیست؛ بلکه مقصود گسترش مفهوم آن به معنای جامع «گره زدن» است که در عقود اعتباری و نیز در عهد وجود دارد.

وجه چهارم: حدیث نبوی «الْأَنْسَاسُ مَسْلُطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ»^{۱۲} مردم بر اموال خود تسلط دارند». گفته شده که مقتضای اطلاق این حدیث، تسلط بر بیع معاطاتی است.

۱۰. وسائل الشیعه، ج ۲۳، ص ۳۲۷، باب ۲۵ از ابواب نذر و عهد، ح ۳.

۱۱. تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۱۶۰.

۱۲. ابن ابی جمهور احسایی، عوالمی اللثالی، ج ۳، ص ۲۰۸.

اشکال: این وجه نه از جهت سند و نه از جهت دلالت ارزشی ندارد:

از جهت سند: این روایت مرسله است که در کتاب عوالی اللالی آمده و نقل آن کتاب اعتباری ندارد.

از جهت دلالت: معنای این روایت آن است که سرنخ تصرفات - چه مصرفی و چه اعتباری - فقط در دست مالک است، اما اینکه کدام تصرف اعتباری یا کدام تصرف مصرفی صحیح است، بر عهده این روایت نیست، از این رو حرمت نوشیدن مایع نجس مثلاً تخصیصی برای این روایت نیست.

وجه پنجم: سیره متشرعه. ادعا شده که سیره متشرعه از قدیم تا کنون بر بیع معاطات و عدم فرق آثار آن با بیع عقدی بوده است. سیره متشرعه متصل به زمان معصوم در طول رأی معصوم بوده و کاشف از آن است.

اشکال: کمترین ایراد این وجه آن است که مطمئن نیستیم سیره متشرعه بر این کار، سیره آنان به عنوان متشرعه باشد؛ زیرا آنان در عین حال، عقلاً نیز هستند و از همان ارتکاز عقلایی که اشاره کردیم، برخوردارند. از این رو شاید سیره آنان در مورد بیع معاطات به سبب آن ارتکاز عقلایی باشد و به سیره عقلایی برگردد نه سیره متشرعی.

وجه ششم: سیره عقلایی متصل به زمان معصوم با عدم ردع آن از جانب معصوم، کشف قطعی از رأی معصوم می‌کند. این وجه اگر فرض وجود ردع نباشد، درست است. پس از بررسی ادله عدم صحت معاطات به اختصار به بحث از این فرض (فرض وجود ردع) خواهیم پرداخت.

محور دوم: ادله عدم صحت معاطات

عمده‌ترین دلیل لفظی که برای اثبات عدم صحت معاطات به آن استدلال می‌شود، روایت خالد بن حجاج یا خالد بن نجیح است:

قال: قلت لابي عبد الله (ع): الرجل يجيء فيقول: اشتر هذا الثوب و اربحك كذا و كذا. قال: ليس ان شاء ترك و ان شاء اخذ؟ قلت: بلى. قال: لا باس به، انما يحلل الكلام و يحرم الكلام؛^{۱۳}

خالد بن حجاج یا خالد بن نجیح می گوید به امام صادق (ع) گفتم: شخصی می آید و می گوید: این پیراهن را برای من بخر فلان مبلغ به تو سود می دهم. امام فرمود: «آیا اینگونه نیست که اگر خواست می خرد و اگر نخواست نمی خرد»؟ گفتم: بلی. فرمود: «اشکال ندارد، فقط کلام است که حلال می کند و حرام می کند».

نام راوی در تهذیب^{۱۴}، خالد بن حجاج آمده است و از ظاهر عبارت صاحب و سایل هم بر می آید که در متن کافی نیز خالد بن حجاج بوده است. ولی در نسخه های موجود کافی^{۱۵}، خالد بن نجیح آمده است و خالد بن نجیح کسی است که محمد بن ابی عمیر و صفوان از او روایت کرده اند و بر این اساس سند روایت تمام است. اما اگر آنچه در متن تهذیب و نیز بر حسب عبارت صاحب و سائل در متن کافی آمده درست بوده و نام راوی خالد بن حجاج باشد، سند روایت ساقط است؛ زیرا دلیلی بر وثاقت خالد بن حجاج وجود ندارد.

ظاهر معنای این روایت آن است که سفارش دهنده خرید پیراهن قبل از اینکه پیراهن به تملک شخص واسطه درآید نمی تواند مالک آن شود. از دیگر روایاتی که در همین باب و سایل آمده نیز همین معنا استفاده می شود، از جمله:

- در صحیح منصور بن حازم از امام صادق (ع) درباره کسی که به دیگری گفت کالایی را برای او بخرد و به او بفروشد، فرمود:

۱۳. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۰، باب ۸ از ابواب احکام العقود، ح ۴.

۱۴. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۵۰، ح ۲۱۶.

۱۵. کلینی رازی، الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۲۰۱، باب الرجل یبیع مالیس عنده، ح ۶.

لا بأس بذلك إنما البيع بعدما يشتره؛^{١٦}

اشکال ندارد، بیع پس از آنکه آن را خرید واقع می شود.

- صحیحہ معاویة بن عمار از امام صادق(ع):

قال: قلت لأبي عبد الله (ع): يجيئني الرجل يطلب بيع الحرير وليس عندي منه شيء، فيقاولني عليه وأقوله في الريح والأجل حتى نجمع على شيء، ثم أذهب فأشترى له الحرير فادعوه إليه. فقال: أرايت إن وجد بيعاً هو أحب إليه مما عندك أيستطيع أن ينصرف إليه ويدعك، أو وجدت أنت ذلك أيستطيع أن تنصرف إليه وتدعه؟ قلت: نعم. قال: فلا بأس؛^{١٧}

معاویة بن عمار می گوید به امام صادق(ع) گفتم: شخصی می آید و می خواهد از من حریر بخرد و من حریر ندارم، درباره حریر و سود و مدت معامله با هم گفتگو می کنیم تا به توافق برسیم، سپس می روم و برای او حریر می خرم و به او اطلاع می دهم. امام فرمود: «اینگونه است که اگر او معامله بهتری از آنچه نزد توست بیابد می تواند از تو منصرف شود و آن معامله را انجام دهد، یا اگر تو معامله بهتری یافتی می توانی از او منصرف شوی و آن معامله را انجام دهی؟» گفتم: بلی. فرمود: «اشکالی ندارد».

- صحیحہ محمد بن مسلم از امام باقر(ع):

قال: سألته عن رجل أتاه رجل، فقال: ابتع لي متاعاً لعلني أشتريه منك بنقد أو نسيئة، فابتاعه الرجل من أجله. قال: «ليس به بأس، إنما يشتره بعد ما يملكه»؛^{١٨}

از امام باقر(ع) پرسیدم: مردی نزد دیگری می رود و می گوید: کالایی را

١٦. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ١٨، ص ٥٠، باب ٨ از ابواب احکام العقود، ح ٦.

١٧. همان، ص ٥١، ح ٧.

١٨. همان، ص ٥١، ح ٨.

برای من خریداری کن شاید آن را از توبه نقد یا نسیه بخرم، او آن کالا را برایش می‌خرد. امام (ع) فرمود: «اشکالی ندارد، آن را پس از اینکه شخص واسطه مالکش شده بود از او خرید».

- صحیحۀ عبد الرحمن بن حجاج از امام صادق (ع):

قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن العينة^{۱۹}، فقلت: يأتيني الرجل، فيقول: اشتري المتاع اربح فيه كذا وكذا، فأروضه على الشيء من الربح فتراضي به، ثم أنطلق فأشترى المتاع من أجله لولا مكانه لم أوردته، ثم آتبه به فأبيعه. فقال: ما أرى بهذا بأساً لو هلك منه^{۲۰} المتاع قبل أن تبيعه إياه كان من مالك، وهذا عليك بالخيار إن شاء اشتراه منك بعد ما تأتبه، وإن شاء رده، فليست أرى به بأساً؛^{۲۱}

از امام صادق (ع) درباره عینه پرسیدم که مردی نزد من می‌آید و می‌گوید: آن کالا را (برای من) بخر فلان مبلغ سود ببر، مقدار سودی را پیشنهاد می‌کنم و بر آن توافق می‌کنیم، سپس می‌روم و کالا را برای او می‌خرم و اگر برای او نبود نمی‌خریدم، سپس می‌آید و آن را به او می‌فروشم. امام (ع) فرمود: «اشکالی در این معامله نمی‌بینم اگر قبل از اینکه آن کالا را به او بفروشی تلف شود از مال تو باشد، و او اختیار داشته باشد که اگر بخواهد آن را از تو بخرد و اگر بخواهد آن را رد کند، اشکالی در آن نمی‌بینم».

- صحیحۀ اسماعیل بن عبد الخالق:

۱۹. مقصود از عینه در این جا این است که فروشنده جنسی را نقدی به قیمت ارزانتر از کسی بخرد، سپس آن را به قیمت بالاتر به دیگری بفروشد.

۲۰. احتمالاً کلمه «منه» در این روایت زاید است. این کلمه با صحیحۀ منصور بن حازم (حدیث ۱۲ همین باب) تناسب دارد.

۲۱. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۱، باب ۸ از ابواب احکام العقود، ح ۹.

قال: سألت أبا الحسن (ع) عن العينة وقلت: إنَّ عامَّة تجارنا اليوم يعطون العينة، فأقصَّ عليك كيف نعمل. قال: «هات». قلت: يأتينا المساوم يريد المال فيساومنا وليس عندنا متاع، فيقول: اربحك ده يازده و أقول أنا: ده دوازده، فلا نزال نترأض حتى نترأضى على أمر، فإذا فرغنا قلت: أي متاع أحبَّ إليك أن اشترى لك؟ فيقول: الحرير؛ لأنَّه لا يجد شيئاً أقلَّ وضيعة منه، فأذهب و قد قاولته من غير مبايعة بالذات. فقال (ع): اليس إن شئت لم تعطه و إن شاء لم ياخذ منك؟ قلت: بلى، فأذهب فأشترى له ذلك الحرير و اماكس بقدر جهدي ثمَّ أجيء به إلى بيتي فأبايعه، فربَّما ازدددت عليه القليل على المقابلة، و ربما أعطيته على ما قاولته، و ربَّما تعاسرنا فلم يكن شيء، فإذا اشترى منِّي لم يجد أحداً أغلى به من الذي اشتريته منه فبيعه منه فيجيء ذلك فيأخذ الدراهم فيدفعها إليه، و ربَّما جاء ليحيله عليّ، فقال (ع): لا تدفعها إلاَّ إلى صاحب الحرير. قلت: و ربَّما يتفق بيني و بينه البيع به و أطلب إليه فيقبله منِّي، فقال (ع): اليس إنَّه لو شاء لم يفعل و إن شئت أنت لم ترد؟ فقلت: بلى، لو أنَّه هلك فمن مالي. قال: لا بأس بهذا إذا أنت لم تعدَّ هذا فلا بأس به؛^{٢٢}

از امام كاظم (ع) درباره عینه پرسیدم و گفتم: عموم تجار ما امروز عینه می دهند. توضیح می دهم که چه کار می کنیم. امام فرمود: «بگو». گفتم: معامله گری پیش ما می آید و مال می خواهد، باهم درباره قیمت ها سخن می گوئیم درحالی که نزد ما کالایی نیست، او می گوید: ده یک به تو سود می دهم. من می گویم: ده دو، پیوسته چانه می زنیم تا بر چیزی توافق کنیم. پس از آن به او می گویم: چه کالایی می خواهی برایت خریداری کنم؟ می گوید: حریر؛ چون چیزی کم خسارت تر از آن نیست. پس با او

٢٢. همو، وسائل الشیعه، ج ١٨، ص ٥٣، باب ٨ از ابواب احکام العقود، ح ١٤.

قرار می‌گذارم بدون اینکه ذات کالا را خرید و فروش کرده باشیم. امام فرمود: «آیا اینگونه نیست که اگر خواستی کالا را به او نمی‌دهی و اگر او هم بخواهد آن را از تو نمی‌گیرد»؟ گفتم: بلی، پس می‌روم و آن حریر را برای او می‌خرم و به قدر توانم چانه می‌زنم تا ارزان بخرم سپس آن را به خانه می‌آورم و به شخص سفارش دهنده می‌فروشم، گاهی کمی زیادتر از قیمت توافقی و گاهی به همان قیمت و گاهی هم به سختی برمی‌خوریم و معامله صورت نمی‌گیرد. پس از آنکه سفارش دهنده، حریر را از من خرید هیچ مشتری گران‌تر از همان فروشنده‌ای که من حریر را از او خریده بودم نمی‌یابد، لذا حریر را به خود او می‌فروشد و او (صاحب اصلی حریر) می‌آید و درهم‌ها را از من می‌گیرد و به سفارش دهنده (معامله‌گر اولی) می‌دهد، گاهی هم خودش نمی‌آید بلکه شخص سفارش دهنده را به من حواله می‌دهد که درهم‌ها را به او پردازم. امام فرمود: «درهم‌ها را به جز به صاحب حریر مده». گفتم: گاهی میان من و سفارش دهنده معامله اتفاق می‌افتد و صاحب حریر هم قبول می‌کند. امام (ع) فرمود: «آیا اینگونه نیست که اگر او بخواهد انجام نمی‌دهد و اگر تو بخواهی نیز رد نمی‌کنی»؟ گفتم: بلی، اگر تلف شود از مال من تلف شده است. فرمود: «این کار اشکالی ندارد، اگر از این تجاوز نکند اشکالی ندارد.»

دو صحیحه منصور بن حازم یعنی روایات ۱۱ و ۱۲ همین باب^{۲۳} و نیز صحیحه یحیی بن حجاج^{۲۴} که در آن آمده است: «و لا تواجه البیع قبل ان تستوجبها أو تشتريها» و نیز صحیحه دیگری از عبدالرحمن بن حجاج،^{۲۵} به همین

۲۳. همان، ص ۵۲، باب ۹ از ابواب احکام العقود.

۲۴. همان، ح ۱۳.

۲۵. همان، ص ۵۱، باب ۷ از ابواب احکام العقود، ح ۳.

مضمون آمده است. روایت دیگری از روایات عینه نیز هست که به آن استشهاد نکردیم و آن روایت حسین بن منذر است که وثاقت او ثابت نیست:

قال: قلت لأبي عبد الله (ع): يجيئني الرجل فيطلب العينة فاشترى له المتاع مرابحة ثم أبعه إياه، ثم اشتريه منه مكاني قال: إذا كان بالخيار إن شاء باع، وإن شاء لم يبع، و كنت أنت بالخيار، إن شئت اشترت وإن شئت لم تشتت، فلا بأس. فقلت: إن أهل المسجد يزعمون أن هذا فاسد و يقولون: إن جاء به بعد أشهر صلح. قال: إنما هذا تقديم و تأخير فلا بأس؛^{۲۶}

به امام صادق (ع) عرض کردم: شخصی می آید و عینه می خواهد، کالا را برای او به صورت مرابحه می خرم سپس آن را به او می فروشم و سپس همانجا آن را از او می خرم. امام فرمود: «اگر او اختیار داشته باشد که بفروشد یا نفروشد و تو هم اختیار داشته باشی که بخری یا نخری، اشکال ندارد». عرض کردم: اهل مسجد [کنایه از عامه] می پندارند که این معامله فاسد است و می گویند: اگر بعد از چند ماه بیاید درست است. امام فرمود: «این فقط تقدیم و تأخیر زمانی است و اشکال ندارد».

وجه عدم استشهاد به این روایت آن است که احتمال می رود که فرض امام (ع) در مورد عدم ربط خرید دومی به فروش سابق به سبب نکته دیگری غیر از ایجاب بیع قبل از طلب ایجاب آن باشد، و آن نکته عبارت است از بازگشت مسئله به حيله در قرض ربوی، بر این اساس که مشتری اخیر همان فروشنده سابق است و فروش متقابل میان دو شخص به این شکل حيله ای برای فرار از قرض ربوی است. در هر صورت روایات فراوانی که متن برخی را نقل کردیم و به برخی نیز اشاره کردیم برای استشهاد کافی است، اگرچه به استشهاد به آنها نیز نیاز نداریم؛ زیرا تفسیر روایت مورد بحث - روایت إنما يحلل الكلام و يحرم الكلام - با آنچه ذکر کردیم ۲۶. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۲، باب ۵ از ابواب احکام العقود، ح ۴.

واضح است و ابهامی ندارد. در اینجا روایات دیگری نیز هست که فقط به ذکر «إنما یحرّم الکلام» اکتفا کرده‌اند، از جمله:

- صحیحۃ حلبی از امام صادق (ع):

قال: سئل أبو عبد الله (ع) عن الرجل يزرع الأرض فيشترط للبذر ثلثاً و للبقر ثلثاً. قال: لا ينبغي أن يسمّى شيئاً، فإنما يحرّم الکلام؛^{۲۷}

از امام صادق (ع) سؤال شد درباره کسی که زمینی را می‌کارد و شرط می‌کند که ثلث برای بذر و ثلث برای گاو باشد. فرمود: شایسته نیست که چیزی را اسم ببرد، زیرا کلام حرمت می‌آورد.

در صحیحۃ سلیمان بن خالد^{۲۸} و ابی الریبع شامی^{۲۹} نیز به همین عبارت آمده. ابی الریبع شامی به دلیل اینکه بزنتی از او روایت کرده، موثق است. اینک برمی‌گردیم به روایت مورد بحث یعنی روایت خالد بن حجاج یا خالد بن نجیح:

قال: قلت لأبي عبد الله (ع): الرجل يبيع فيقول: اشتر هذا الثوب و أربحك كذا أو كذا. قال: ليس إن شاء ترك و إن شاء أخذ؟ قلت: بلى.

قال: لا بأس به، إنما يحلّل الکلام و يحرّم الکلام.

به قرینه مورد روایت که در حقیقت از موارد عینه است، واضح است که مقصود از کلام حلال‌کننده و کلام حرام‌کننده، کلامی است که تعیین می‌کند بیع دومی با بیع اول مرتبط است یا مرتبط نیست. دیگر روایات عینه - که نقل کردیم - نیز به وضوح و روشنی این معنا را تأیید می‌کنند. به رغم وضوح این معنا، صاحب وسائل در ذیل این روایت آورده است: «در این روایت دلالتی است بر اینکه بیع

۲۷. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۴۱، باب ۸ از ابواب مزارعه، ح ۴.

۲۸. همان، ص ۴۲، ح ۶.

۲۹. همان، ص ۴۳، ح ۱۰.

بدون صیغه منعقد نمی شود و بنابراین بیع معاطات معتبر نیست».^{۳۰}

اگر بخواهیم بر این سیاق استدلال کنیم، می توان گفت: روایات «انما یحرّم الکلام» نیز دلالت بر عدم انعقاد بیع بدون صیغه دارد؛ زیرا معنای این روایات آن است که اگر در صیغه بیع گفته شود: «ثلث برای بذر و ثلث برای گاو» بیع باطل است. بنابراین، اصل اینکه بیع باید با صیغه باشد، فرض مفروض عنهی است. واقع این است که دلالت این روایات، چه روایت خالد و چه روایت «انما یحرّم الکلام» بر بطلان معاطات تمام نیست.

اما دلالت روایت خالد از این جهت تمام نیست که واضح است معاطات دلالتی بر این ندارد که در باب عینه، بیع اول بیع دوم را بر طرفین واجب می کند، بلکه این دلالت نشأت گرفته از گفتگوی کلامی طرفین قبل از انجام هر دو بیع است. این گفتگوی کلامی که مبنای دو بیع است همان کلامی است که حلال می سازد یا حرام می سازد، اما اینکه این دو بیع با صیغه لفظی باشد یا با نوشتن یا با معاطات، به طور کلی اجنبی از حوزه دلالت این روایت است. دلالت روایت «انما یحرّم الکلام» نیز تمام نیست؛ زیرا این روایت فقط ناظر به گفتگویی است که طبعاً با کلام صورت می گیرد و تعیین می کند که ثلث برای بذر و ثلث برای گاو باشد، در حالی که معاطات دلالتی بر این امر ندارد. بر این اساس، این روایت نیز اجنبی از آن است که این بیع با صیغه لفظی باشد یا با نوشتن یا با معاطات.

ممکن است گفته شود: مورد حدیث «انما یحلّل الکلام و یحرّم الکلام» در این بحث اهمیتی ندارد؛ زیرا مورد، مخصّص نیست، بلکه آنچه اهمیت دارد تمسک به اطلاق جمله «انما یحلّل الکلام و یحرّم الکلام» است. اطلاق این جمله اقتضا دارد که آنچه بیع را حلال می سازد و صحیح می کند فقط کلام و عقد لفظی است. پاسخ این اشکال را آیت الله خوئی داده است: «منحصر کردن محلّل و محرّم بیع در ۳۰. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۰، باب ۸ از ابواب احکام العقود، هامش.

کلام، مستلزم تخصیص اکثر است؛ زیرا محلل و محرم های غیر لفظی فراوانی در شریعت مقدسه وجود دارد. واضح است که نجس شدن خوردنی ها و نوشیدنی ها محرم (حرام کننده) و تطهیر آنها محلل (حلال کننده) است. تذکیه، محلل است و عدم آن محرم. شراب شدن آب انگور محرم و سرکه شدن آن محلل است. نجاست خواری محرم حیوان حلال گوشت و استبراء آن محلل است. آمیختن مال حلال با حرام محرم و تخمیس آن محلل است. وطی حیوان حلال گوشت محرم است. آمیزش با زن، محرم ازدواج با دختر اوست. لواط با مردی محرم ازدواج با مادرو دختر و خواهر اوست. در موارد بسیاری شارع مقدس تصرف در اموال مردم را بدون محلل کلامی تجویز کرده است، مانند تصرف در زمین های پهناور و رودخانه های بزرگ، و خوردن عابران از درختان کنار جاده، نیز خوردن از خانه دوستان و رفیقان بدون اذن لفظی در قرآن تجویز شده است.^{۳۱}

علاوه بر این، مسلمین نیز از شیعه و سنی اتفاق نظر دارند بر اینکه چنین حصری در باب عقود وجود ندارد؛ ایشان به جواز تصرف در مالی که با معاصات اخذ شده التزام دارند، چه معاصات افاده ملکیت کند و چه افاده اباحه و کسی قائل به فساد این معامله نیست مگر علامه حلی در بعضی از کتابهایش^{۳۲} که ثابت شد در کتب دیگرش^{۳۳} از این رأی برگشته است. ادعای انصراف روایت مذکور از این امور فراوانی که ذکر شد، از آن جهت که مستلزم تخصیص اکثر است، ادعای گزاف است.^{۳۴}

۳۱. سوره نور، آیه ۶۰.

۳۲. علامه حلی، مختلف الشیعه، ج ۵، ص ۵۱ و نیز علامه حلی، نهاییه الاحکام، ج ۲، ص ۱۴۷.

۳۳. علامه حلی، تحریر الاحکام الشرعیه، ج ۲، ص ۲۷۵.

۳۴. توحیدی، محمد علی، مصباح الفقاهه با تقریرات بحث آیت الله خویی، ج ۲، ص ۱۴۹ -

۱۴۸ و نیز حسینی شاهرودی، علی، محاضرات فی الفقه الجمفری، ج ۲، ص ۷۲ - ۷۱

نقل به مضمون.

این همه، در صورتی است که مقصود از استشهاد به این روایت یا دیگر روایات، استدلال به دلیل لفظی برای بطلان معاطات یعنی عدم افاده ملکیت آن باشد در مقابل ادله لفظی گذشته مانند «احلّ الله البیع»^{۳۵} که برای صحت معاطات به آنها استدلال شده بود. اما اگر مقصود آن باشد که این روایت ردع معصوم از سیره عقلائیة است، حتی بر فرض تمام بودن سند و دلالت آن، برای اثبات ردع کفایت نمی‌کند؛ زیرا واضح است سیره عقلائیة قوی و مستحکمی از قبیل سیره و ارتکاز عقلایی بر ملکیت بخشی معاطات، نیاز به ردع قوی و روشن و مستحکمی در سطح آن سیره یا ارتکاز دارد، مثلاً مانند ردعی که در شریعت درباره عمل به قیاس آمده است. علاوه بر این، تعامل با دلیل لفظی مفروض برای بطلان معاطات یا عدم افاده ملکیت آن به عنوان دلیل لفظی در مقابل ادله لفظی مخالف و یا تعامل با آن به عنوان ردع از سیره، دو تمایز معکوس دارند: از طرفی در تعامل اول نیازی به وضوح و استحکام ریشه‌های دلیل از قبیل استفاضه نیست و به محض اینکه سند و دلالت فقط یک حدیث تمام باشد طرف معارضه با دیگر ادله لفظی قرار می‌گیرد و به تساقت یا ترجیح ادله صحت معاطات به سبب موافقت با کتاب، یا ترجیح دلیل بطلان آن به سبب اخص بودن می‌انجامد، در حالی که در تعامل دوم نیاز به وضوح و استحکام دلیل بطلان داریم. از طرف دیگر، در تعامل دوم نیاز به صحت سند روایت بطلان نداریم و احتمال ردع برای بطلان سیره کفایت می‌کند، در حالی که در تعامل اول برای خبر واحد معارض نیازی به صحت سند داریم. این تمام بحث در صحت معاطات به معنای افاده ملکیت بود. در محور سوم به بحث از ادله لزوم معاطات می‌پردازیم.

محور سوم: ادلة لزوم معاطات

پس از آنکه اثبات کردیم که معاطات، بیعی و عقدی عقلایی است، در واقع نیاز به اقامه دلیل خاص بر لزوم آن نداریم و کافی است به ادله لزوم بیع یا عقد رجوع کنیم. پنج دلیل عمده بر لزوم بیع یا عقد وجود دارد:

دلیل اول: آیه: «یا ایها الذین آمنوا أوفوا بالعقود»^{۳۶} ای کسانی که ایمان آوردید به عقدها وفا کنید». گذشت که آیه دلالت بر لزوم دو اضافه متبادل یا به بیان دیگر لزوم عقد دارد، و از طرفی بیع، عقد است و معاطات نیز عقد است، پس بیع لازم است و معاطات نیز لازم است.

دلیل دوم: آیه: «... إلا أن تكون تجارة عن تراضٍ منكم»^{۳۷} ... مگر اینکه تجارتي با تراضی شما باشد». این آیه دلالت بر بطلان فسخ معامله از جانب یکی از طرفین بدون موافقت طرف دیگر دارد؛ زیرا فسخ، خلاف تجارت با تراضی طرفین است.

اگر استثنا متصل باشد، این استدلال در غایت وضوح است و معنای آیه چنین خواهد بود: «اموال یکدیگر را به هر سبب نخورید مگر اینکه تجارتي با تراضی شما باشد». تردیدی نیست که استثنای متصل دلالت بر حصر دارد. اما اگر استثنا منفصل باشد، استدلال به این آیه مشکل خواهد بود؛ زیرا استثنای منقطع دلالت بر حصر ندارد مگر کسی از نفس مقابله میان «سبب باطل» و «تجارت با تراضی»، استظهار کند که سبب منحصر در این دو عنوان است. این استظهار هم اگر بازگشت به استثنای متصل نباشد دلالت چندانی بر مقصود ندارد.

دلیل سوم: توقیع شریف حضرت حجّت (عج):

۳۶. مائده، آیه ۱.

۳۷. نساء، آیه ۲۹.

... لا يحلّ لأحد أن يتصرف في مال غيره بغير إذنه، فكيف يحلّ ذلك في مالنا؟^{۳۸}؛

برای هیچکس حلال نیست که در مال غیر بدون اذن او تصرف کند، پس چگونه این کار در مال ما حلال باشد؟

سند حدیث از این قرار است: محمد بن علی بن الحسین (شیخ صدوق) در اکمال الدین از محمد بن احمد سنائی - البته در متن اکمال الدین، شیانی آمده است - و علی بن احمد بن محمد دقاق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب و علی بن عبدالله وراق، همگی از ابی الحسین محمد بن جعفر اسدی، نقل کرده اند که گفته است: «این حدیث از جانب شیخ ابی جعفر محمد بن عثمان عمری - قدس الله روحه - در جواب سؤالاتم از حضرت صاحب آمده است ...»^{۳۹}

عیب این سند آن است که هیچ کدام از مشایخ چهارگانه شیخ صدوق در این حدیث توثیق خاص ندارند و بر همین اساس آیت الله خوئی بنا را بر ضعف این سند گذاشته است.^{۴۰}

به نظر ما در پاسخ این اشکال می توان گفت: احتمال نمی رود که مشایخ چهارگانه صدوق که طریق وی به روایاتش از محمد بن جعفر اسدی هستند تصادفاً همگی در عدم وثاقت مثل هم باشند. یا می توان گفت: حداقل از کذبین نبوده اند، از این رو توافق آنان بر این نقل موجب اطمینان ما به صحت نقل آنان است. ما این حدیث را به جای استدلال به روایت «الناس مسلطون علی أموالهم» برگزیدیم که در دلیل ششم از ادله صحت معاطات گذشت؛ چرا که آن روایت

۳۸. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۴۱، باب ۳ از ابواب انفال، ح ۷.

۳۹. همان.

۴۰. خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱، ذیل نام محمد بن جعفر اسدی، ابوالحسین، شماره

مسلسل ۱۰۳۶۵.

ارزش‌سندی ندارد. وجه استدلال به توقیع شریف آشکار است. عبارت «لایحل» لأحدٍ أن يتصرف في مال غيره بغير إذنه؛ بر هیچ کس حلال نیست که در مال غیر بدون اذن او تصرف کند» شامل تصرفات اعتباری مانند فسخ بدون اذن هم می‌شود و بنابراین دلالت بر بطلان آن دارد؛ زیرا محتمل نیست با فرض صحت فسخ حکم به حرمت آن شده باشد.

دلیل چهارم: روایات خیار مجلس و خیار حیوان که در بحث خیارات به آنها استدلال می‌شود دلالت بر لزوم معامله پس از پایان خیار دارد.

دلیل پنجم: استصحاب بقای ملکیت یا علقه یا اضافه‌ای که پس از معاطات حاصل شده است پس از فسخ یک جانبه یکی از طرفین بدون اذن دیگری.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی